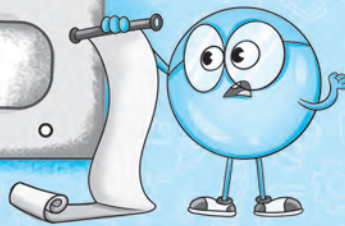




پاسخنامه

بخش کتاب الکترونیک (نهمین کتاب اسمائینا)

آزمون ۷ (هوش کلامی)



۹۱ گزینه ۳ گزینه‌های «۱»، «۲» و «۴»: دو جمله

گزینه «۳»: سه جمله

۹۲ گزینه ۱ هیچ اشتباهی در متن مشاهده نمی‌شود.

۹۳ گزینه ۲ بدن یوزپلنگ باید تغییر کرده باشد؛ نه اینکه ثابت مانده باشد. چرا که در متن به مزیت کسب‌شده یوزپلنگ اشاره شده است.

۹۴ گزینه ۳ ۱) باید بعد از به‌دست‌آمده ویرگول بیاید، زیرا مکت کوتاهی صورت می‌گیرد.

۲) گندم یک غله کم‌مصرف نیست.

۴) کشور خاور دور اشتباه است و کشورهای خاور دور صحیح است.

۹۵ گزینه ۱

۹۶ گزینه ۳

۹۷ گزینه ۳

۹۸ گزینه ۲

۹۹ گزینه ۲

۱۰۰ گزینه ۳ به متن زیر برای بررسی پاسخ‌ها توجه کنید.

«حکایت کرده‌اند که: مرد کشک‌سابی بود که برای خودش آرزوهای دور و درازی می‌کرد و دوست داشت به هرچه دلش می‌خواهد برسد. (از) این رو نزد شیخ بزرگی که به اهل معنا معروف بود، رفت و (از) او خواست اسم اعظم خدا را به او یاد دهد. زیرا اگر کسی این اسم را داشته باشد می‌تواند هرچه را که می‌خواهد به‌دست آورد. شیخ که مرد را می‌شناخت و می‌دانست که اهداف مادی و دنیوی دارد، برای اینکه امتحانش کند ابتدا دستور پخت فرنی خاصی را به او یاد داد و گفت: فرنی را بپز و بفروش ولی شاگردی برای خودت نگیر و دستور پختش را هم به کسی نگو. مرد قبول کرد و رفت.

بعد (از) مدت کوتاهی که (از) پخت و فروش فرنی‌هایش می‌گذشت، کم‌کم کار و بارش گرفت و مشتریان بسیار گشت و برای دکانش شاگرد گرفت و دستور پخت فرنی را به او آموخت.

مدتی گذشت و شاگردش که در پخت فرنی ماهر شده بود، در جای دیگری مشغول به کار شد و چون بین مردم شناخته‌شده‌تر (از) استادش بود، کار و بارش رونق گرفت تا جایی که کار و بار مرد کشک‌ساب که استاد او بود، کساد شد.

ناچار و درمانده به سوی شیخ رفت و (از) ورشکستگی‌اش شکایت کرد و دوباره برای بهبود اوضاعش خواستار اسم اعظم شد. شیخ هم که (از) ماجرای او خبر داشت، گفت: تو راز یک فرنی را نتوانستی نزد خودت حفظ کنی و فاشش کردی؛ آیا می‌خواهی اسم اعظم را یادت دهم؟ برو همان کشکت را بساب و خدایت را شکر کن!»

۱۰۱ گزینه ۲

۱۰۲ گزینه ۱

۱۰۳ گزینه ۴

۱۰۴ گزینه ۴ «در زمان قدیم برای اینکه آب جوی را ذخیره کنند، چوب یا پته‌ای را در مقابل جریان آب قرار می‌دادند (و) از آن آب به عنوان شست (و) شوی ظروف (و) سایر مصارف شخصی استفاده می‌کردند. در زمان خشکسالی یا کم‌آبی، برخی‌ها در تاریکی شب به این جوی‌های آب هجوم می‌بردند (و) یا قرار دادن پته‌ای مثل سنگ یا چوب، مسیر آب را از بالا می‌بستند (و) خودشان ظرف‌هایشان را پر از آب می‌کردند. گاهی وقت‌ها که اینها جلوی جریان آب را می‌گرفتند، یکباره جریان آب شدت می‌یافت (و) پته‌شان هم با جریان آب به سمت روستاهای مردم می‌رفت.

مردم هم که پته را روی آب می‌دیدند، می‌فهمیدند که عده‌ای دزدکی آب را برای خودشان می‌برند. اینجا بود که گفتند: پته‌شان روی آب افتاد؛ یعنی رازشان فاش شد.»

۱۰۵ گزینه ۲ «به ریش کسی خندیدن»؛ یعنی تمسخر آن شخص.